

## The Foundation of Kingship in the History of Medians

Shahram Jalilian\*

### Abstract

The ancient history of the Eastern Iranians, as it appears in Avestā and Pahlavi texts, is an evidence of the emergence of the idea of kingship and kingdom in Eastern Iran. After the Aryan migration, the Kavī or Eastern Iranian kings, founded the oldest kingdom structure in Eastern Iran, and what is called Kīānied history is the ancient history of Eastern Iranians which is mixed with a legendary tint. In the history of Iran, the foundation and the emergence of the idea of kingship and kingdom during the Median Era in the west of Iran Plateau is much later than the emergence of the kingdom for the Eastern Iranians. Although the Medes and, in general, the Western Iranians, have been influenced by the established Mesopotamian patterns in the founding of the kingship institution, they themselves have had a long tradition of kingship, and the importance of this Iranian background in the emergence of the kingship institution for the Medes and other Western Iranians should not be ignored. In connection with the history of the kingship of the Medes, the problem is that Assyrian sources from the ninth to seventh centuries B.C referred to several big and small castles and realms of certain governors all over the west and north-west of Iran Plateau and revealed that Medians resided in Media and have a tribal life structure, but Greek records referred to Median kingdom as a powerful and well-organized kingdom with developed cultural institutions and administrative organizations.

**Keywords:** Medians, Assyrian sources, Medikos Logos, of Herodotus.

\* Professor of History, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran, sh.jalilian@scu.ac.ir

Date received: 08/07/2021, Date of acceptance: 16/10/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## بنیاد شهریاری در تاریخ ماد

شهرام جلیلیان\*

### چکیده

تاریخ دیرینه ایرانیان شرقی آنگونه که در بخش‌هایی از اوستا و متن‌های پهلوی به چشم می‌آید، گواه پیدایش ایده شاه و شهریاری در شرق ایران است. گوی‌ها یا فرمانروایان ایران شرقی، پس از کوچ آریاییان به فلات ایران، کهن‌ترین ساختار شاهی را در ایران شرقی بنیاد نهاده‌اند و آنچه تاریخ کیانیان خوانده می‌شود، تاریخ کهن ایرانیان شرقی است که با افسانه‌ها آمیخته و بازگوشده است. در تاریخ ایران، بنیاد و پیدایش ایده شاه و شهریاری در دوره مادها در غرب فلات ایران، بسیار دیرتر از پیدایش شهریاری در نزد ایرانیان شرقی است. مادها و به‌طور کلی ایرانیان غربی، اگرچه در بنیادگذاری نهاد شاهی از الگوهای شناخته‌شده بین‌النهرین تأثیر گرفته‌اند، اما خود آنها هم دارای سنت دیرینه شهریاری بودند و نباید اهمیت این پیشینه ایرانی را در پیدایش نهاد شهریاری در نزد مادها و دیگر ایرانیان غربی نادیده انگاشت. در پیوند با تاریخ شهریاری مادها، مسأله این است که منابع آشوری در سده‌های نهم تا هفتم پیش از میلاد، به دهها شاهک‌نشین و دژهای کوچک و بزرگ پراکنده در نیمه غربی و شمال غربی فلات ایران اشاره دارند و نشان می‌دهند که مادها در گستره سرزمین ماد پراکنده بوده و ساختاری قبیله‌ای داشته‌اند، اما منابع یونانی، پادشاهی ماد را یک شاهنشاهی نیرومند و سازمان‌یافته و دارای نهادهای فرهنگی و سازمان اداری تکامل یافته نشان می‌دهند. در این پژوهش، با نگاهی به ورود مادها به پهنه تاریخ ایران غربی، به مطالعه دیدگاه‌های پژوهندگان درباره ماهیت شهریاری مادها خواهیم پرداخت و نیز به این مسأله که آیا مادها دارای سازمان‌یافتگی و نهادهای فرهنگی و

\* شهرام جلیلیان، استاد تاریخ ایران باستان، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران، sh.jalilian@scu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۴



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

سازمان اداری بوده‌اند و یا ساختاری از هم‌گسیخته داشته و اتحادیه‌ای از قبیله‌های مادی در سرزمین ماد و فاقد نهادها و سازمان‌های پایدار سیاسی و فرهنگی بوده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** مادها، منابع آشوری، مدیکوس لوگوس هرودوت.

## ۱. مقدمه

هرودوت و دیگر یونانیان، پادشاهی ماد را از دوره دیوکس، که او را نخستین شهاریار و بنیان‌گذار پادشاهی مادها نام داده‌اند، یک شاهنشاهی نیرومند و سازمان‌یافته نشان می‌دهند که مرزهای آن از خراسان در شرق تا رودخانه هالیس در غرب گسترده بوده است. اما اکنون این دیدگاه وجود دارد که شاید اشاره‌های هرودوت و دیگران به وجود نهادهای تمدنی و سازمان اداری مادها، بازنمایی نهادها و سازمان‌های دوره هخامنشیان باشند که آن‌ها را به اندام مادهایی که روزگارشان گذشته بود، پوشانده‌اند (نک: بریان، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۰-۴۱؛ توپلین، ۱۳۸۸: ۳۴۹-۳۸۳). یونانیان به‌طور کلی، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی را هم‌چون ادامه تاریخ ماد دیده‌اند و آیین‌ها، سازمان‌ها، و سنت‌های سیاسی و فرهنگی هخامنشیان را گرفته شده از مادها دانسته‌اند (بریان، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۲-۲۳، ۳۹). از این‌رو، پاره‌ای پژوهندگان اشاره دارند که پارس‌ها الگوهای شهریاری و نهادهای فرهنگی و تمدنی و سازمان اداری خود را از مادها آموخته و گرفته‌اند (نک: Harmatta, 1971: 14-15). اما نه تنها هیچ نشانه و گواه روشن باستانی درباره گشوده شدن سرزمین پارس به دست مادها وجود ندارد (نک: کیناست، ۱۳۸۳: ۲۰۸-۲۰۹؛ Wiesehofer, 2003: 391-396)، دیگر پژوهندگان نیز عقیده دارند که مادها در دوره بزرگی از تاریخ زودگذر خود، از هم‌گسیخته و اتحادیه‌ای از قبیله‌های مادی و بومی و فاقد نهادهای پایدار و ریشه‌دار سیاسی و فرهنگی بوده‌اند (نک: کورت، ۱۳۸۲: ۳۰-۳۴؛ بریان، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۰-۴۲؛ همچنین نک: Helm, 1981: 85-90; Henkelman, 2003: 181-231; Jursa, 2003: 169-179; Rollinger, 2003: 289-320). پس چندان پذیرفتنی نیست پارس‌ها که با شتاب ساختارها و سنت‌های سیاسی، فرهنگی و تمدنی ایلامی‌ها را فراگرفته و نهادینه ساخته بودند، و گستره میهن آن‌ها هم نخست پهنه نفوذ و کشاکش ایلامی‌ها، آشوری‌ها و بابلی‌ها بود، نهادها و ساختارهای سیاسی و فرهنگی و تمدنی خود را از مادها آموخته و یا باجگذار آنها بوده باشند (پاتس، ۱۳۸۵: ۴۸۰-۵۴۱؛ بریان، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۲؛ همچنین نک: Liverani, 2003: 10). گذشته از پژوهندگانی که در مطالعه تاریخ مادها وجود یک «دولت» یا «امپراتوری» مادی را

در سده هفتم و ششم پیش از میلاد پذیرفته‌اند (برای نمونه نک: دیاکونف، ۱۳۷۱؛ گیرشمن، ۱۳۶۴: ۸۷-۱۲۲؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۳۹-۴۵؛ فرای، ۱۳۷۷: ۱۱۱-۱۲۶؛ فرای، ۱۳۸۲: ۱۰۷-۱۴۰؛ زرین کوب، ۱۳۷۳، ج ۱: ۸۱-۱۰۹؛ ملک‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۶۹-۱۸۲)، دیگر پژوهندگان با دیدگاه‌های تازه‌ای به بنیاد شهریاری مادها و ماهیت و ساختار سیاسی ماد پرداخته‌اند. پی. آر. هلم، در جستاری به نام «مدیکوس لوگوس هرودوت و تاریخ ماد»، گزارش هرودوت درباره تاریخ مادها را آمیزه‌ای از افسانه‌هایی شناخت که هرودوت آن‌ها را گرفته و با دیگر شنیده‌های خود درباره مادها پیوند داده و همچون یک تاریخ ماد بازگو کرده است. و این مادهای روزگار هخامنشی بودند که در کوشش برای پرداختن دودمانی شاهانه برای خود، یک تاریخ ساختگی را برای هرودوت بازگفته‌اند و او هم با افزودن یک چهارچوب گاهشمارانه که با تاریخ آشور و لیدیه و اسطوره‌های یونانی هماهنگ بود، آن‌ها را پادشاهان راستین مادها انگاشت (نک: Helm, 1981: 85-91). استوارت. ج. براون به دفاع از «مدیکوس لوگوس» هرودوت برخاست و در جستاری به نام «تاریخ ماد هرودوت و سیر تکامل دولت ماد» کوشید تا ناهمخوانی گزارش هرودوت و منابع میان‌رودانی درباره مادها را توضیح دهد. به عقیده او، مادهایی که هرودوت از آنها سخن می‌گوید در شرق کوه الوند زندگی می‌کرده‌اند و به راستی در سده هفتم پیش از میلاد یک شاهنشاهی متحد به وجود آورده‌اند، اما مادهای غرب الوند که با آشوریان ستیزه داشتند، همچنان تا پایان سده هفتم پیش از میلاد، پراکنده و دارای یک ساختار قبیله‌ای بوده‌اند (براون، ۱۳۸۸: ۱۱۷-۱۳۹). با این همه، پژوهنده هلندی، هلن سانسیسی وردنبورخ به‌طور کلی ایده وجود یک «شاهنشاهی» یا «امپراتوری مادی» را به چالش کشید و با نگاهی بدبینانه درباره ارزش «مدیکوس لوگوس» هرودوت، یادآور شد که در نبود منابع باستان‌شناختی و گزارش‌های تاریخی چشمگیر درباره سرزمین ماد در سده ششم پیش از میلاد، باید همه گفته‌ها و گزاره‌ها درباره وجود «امپراتوری ماد» را «فرضیه» خواند و نه چیزی بیش از آن، چون مادها تنها یک کنفدراسیون یا اتحادیه‌ای از قبیله‌ها بوده‌اند، نه «دولت» و یا یک «امپراتوری» (سانسیسی وردنبورخ، ۱۳۸۸ الف: ۲۸۵-۳۰۷؛ سانسیسی وردنبورخ، ۱۳۸۸ ب: ۷۷-۱۰۲). بورکهارت کیناست نیز در جستاری به نام «آنچه/امپراتوری ماد خوانده می‌شود»، با یادکرد این‌که ساختار سیاسی ماد چنان توسعه نیافته بود که بتوان آن را یک «امپراتوری» نامید، کوشید توضیح دهد که چگونه ایده امپراتوری ماد در حافظه تاریخی ما به وجود آمده است (کیناست، ۱۳۸۳: ۲۰۵-۲۱۴). چنین دیدگاه‌هایی درباره ساختار شهریاری مادها، البته با

واکنش‌هایی نیز روبه‌رو شد، چنانکه اُسکار وایت موسکارلا آشکارا عقیده دارد که یک «امپراتوری» یا «دولت» مادی اگرچه در گستره‌ای محدود، وجود داشته است (موسکارلا، ۱۳۸۸: ۱۰۳-۱۱۵).

## ۲. درآمد تاریخی: ورود مادها به تاریخ ایران

در سده‌های پایانی هزارهٔ دوم و سده‌های نخستین هزارهٔ نخست پیش از میلاد، مردمان هند و اروپایی از آسیای میانه به جنبش درآمدند و گروههایی از آنها که «مادها» نام گرفته‌اند، تا کوه‌های زاگرس پیش تاخته، در غرب و شمال غرب فلات ایران فرود آمدند و در آینده پهنهٔ جغرافیایی زیستگاه آنان سرزمین «ماد» نام گرفت (گیرشمن، ۱۳۶۴: ۶۵-۸۷؛ فرای، ۱۳۷۷: ۸۵-۱۰۳؛ مالوری، ۱۳۵۳؛ همچنین نک: Young, 1967: 11-34). واژهٔ «ماد» در زبان آشوری «مادای»، «آمادی» و «ماتای»؛ در زبان ایلامی نو، «ماتاپه»؛ در زبان عبری کهن «مادای»؛ در زبان یونانی کهن «مدوی»؛ در زبان ارمنی کهن «مارک»؛ و در زبان فارسی باستان «مادا» خوانده شده است؛ این واژه در زبان‌های ایرانی باستان، دارای معنی و ریشه‌شناسی شناخته شده‌ای نیست و از این رو نمی‌توان همهٔ مادها را ایرانی‌زبان خواند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۴۴). البته آگاهیهای زبان‌شناختی امروزی نشان می‌دهد که زبان مادی، یکی از زبان‌های ایرانی باستان شمال غربی بوده (اشمیت و بروکن، ۱۳۸۲: ۱۵۶) و پیوندهایی با زبان پارسی باستان، نیای بازسازی شدهٔ زبان پهلوی اشکانی داشته است (درسدن، ۱۳۵۳: ۱۶؛ اذکائی، ۱۳۷۶: ۵۵-۱۱۶).

گستره‌ای که در دورهٔ باستان، سرزمین «ماد» نام گرفته بود، از سوی شمال به رودخانهٔ ارس و کوه‌های البرز (در جنوب دریای مازندران)، از سوی شرق به دشت کویر و از غرب و جنوب به کوه‌های زاگرس می‌رسیده است. از دیدگاه جغرافیای طبیعی، سرزمین ماد دارای دو بخش ماد بزرگ (هگمتانه تختگاه مادها، سرزمین رگه، اصفهان، کاشان، سرزمین باستانی کاسپیان)، و ماد کوچک یا ماد آتروپاتن (سرزمین آذربایجان و کردستان ایران) بوده است و از کهن‌ترین روزگاران این دو پارهٔ ماد، بخشی از گسترهٔ فرهنگی و ملی ایران بوده و با هم همبستگی و پیوستگی تنگاتنگی داشته‌اند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۷۹-۹۲؛ ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۸۱). مادها در دورهٔ نیرومندی خود، گذشته از این پهنهٔ جغرافیایی، سرزمین پارس (دست‌کم بخش‌هایی از آن)، اورارتو، بخش‌هایی از

سرزمین آشور، کاپادوکیه یا بخش شرقی آسیای کوچک، خراسان و گرگان، و شاید بخش‌هایی از سیستان، کرمان، بلوچستان، مکران، هرات، خوارزم و سغد را هم به گستره پادشاهی خود افزوده بودند (نک: دیاکونف، ۱۳۷۱: ۳۱۰-۳۳۲؛ فرای، ۱۳۸۲: ۱۳۰-۱۳۲).

تاریخ آریاییان ایرانی در غرب فلات ایران، پیش از پیدایی و بنیاد گرفتن شاهنشاهی جهانی هخامنشیان، داستان پیدایش، نیرومند شدن و نابودی پادشاهی مادهاست. مادها نخستین ایرانیان نام‌آور تاریخ آسیای غربی و نخستین نمایندگان فرهنگ و تمدن ایرانی در شرق نزدیک باستان بودند. با فرماندهی مادها بود که برتری نژاده ایرانی در شرق باستان بنیان نهاده شد (پیرنیا، ۱۳۶۳: ۱۶۳) و پیوستگی و همبستگی ملی، دینی، فرهنگی و زبانی گوشه غربی و شمال غربی فلات ایران فراهم آمد، و این مادها بودند که گستره فرهنگی، دینی و زبان ایرانی را تا قلب آسیای کوچک و تا قفقاز کشانیدند (ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۱). یونانی‌ها پیش از رویارو شدن با پارسی‌ها، با مادها آشنا شده بودند و در دوره هخامنشی هنوز هم جانشینان مادها را همان «مادها» می‌دانستند و نبردهای خود با جنگاوران شاه بزرگ هخامنشی را «جنگهای مادی» نام داده بودند (توپلین، ۱۳۸۸: ۳۴۹-۳۸۳؛ ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۱). مادها پیش از هخامنشیان، آسیای کوچک را تا رودخانه هالیس گشودند و در تاروپود فرهنگی این گستره ریشه دوانیدند؛ در این روزگار بود که گستره تاریخی و فرهنگی ایران به آن سوی رودخانه ارس رسید و زمینه پیوندهای فرهنگی و قومی سرزمین‌های دو سوی رود ارس فراهم شد (ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۸۱). در دوره هخامنشیان، یونانی‌ها و یونانی مآب‌ها، هرگونه ایرانی‌گرایی را «مادی مآبی» می‌خواندند و چندین سده در آسیای غربی، ایرانی بودن را همانا «مادی» بودن می‌دانستند (نک: Graf, 1984: 15-30). دوره ماد، روزگار آمیزش فرهنگ‌های چندگانه فلات ایران و پیدایی و بنیاد گرفتن نخستین نطفه‌های فرهنگ ایرانی بود؛ در این آمیختگی فرهنگی و نژادی که در پهنه جغرافیایی ماد رخ داد، فرهنگ آریایی کهن کوچندگان ایرانی نژاد و فرهنگ بومی میانرودانی مآب مردمان زاگرس بیش از همه نقش داشتند (ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۵).

یونانیان که با ایرانیان غربی رویارو شده بودند و از تاریخ و سرگذشت هم‌تباران آن‌ها در شرق و شمال شرقی فلات ایران آگاه نبودند، چنین پنداشته‌اند که بنیانگذاران تاریخ شهریار در ایران، مادها بوده‌اند. با وجود این، تاریخ دیرینه ایرانیان شرقی که در بخش‌هایی از اوستا و پاره‌ای متن‌های پهلوی بازتاب یافته و از راه ترجمه‌های عربی

خدای‌نامه ساسانیان به سیرالملوک‌ها و شاهنامه‌ها رسیده است، گواه بنیاد گرفتن شهریارى ایرانیان و پیدایش ایده پادشاه و شهریارى در شرق فلات ایران‌اند. در ایران شرقى، به‌طورکلى برای اشاره به مفهوم «شاه» و «شاهنشاه» از واژه «کوی» استفاده می‌کرده‌اند، چنان‌که بسیاری از این کوی‌ها دشمن زردشت و دین‌آورى او بوده‌اند، اما ویشناسپ پشیمان زردشت و نگهبان دین او هم خود یک کوی بوده است (کریستن‌سن، ۱۳۹۳: ۴۵-۵۱؛ صفا، ۱۳۴۶: ۷۹-۸۱). کوی‌ها یا فرمانروایان ایران شرقى، پس از کوچ آریاییان، کهن‌ترین ساختار شاهی را در ایران شرقى بنیاد نهاده‌اند و سرگذشت کیانیان، تاریخ ایرانیان شرقى است که البته با رنگ‌وبوى افسانه‌ای آمیخته و بازگو شده است (کریستن‌سن، ۱۳۵۰: ۱۲-۱۴؛ کریستن‌سن، ۱۳۹۳: ۴۵-۵۶؛ البته همه پژوهندگان با این دیدگاه همداستان نبوده و بنیاد تاریخى کیانیان را نمی‌پذیرند. نک: سرکاراتى، ۱۳۸۵: ۷۱-۱۱۲). اگر از تاریخ شهریارى در ایران شرقى بگذریم، گزارش‌های یونانى آغاز شهریارى در ایران را دوره مادها می‌دانند، اما بی‌گمان بنیاد گرفتن و پیدایش ایده شاه و شهریارى در دوره مادها در غرب فلات ایران، بسیار دیرتر از پیدایش شهریارى در نزد ایرانیان شرقى بوده است (صفا، ۱۳۴۶: ۸۴-۸۶). ایرانیان غربى اگرچه در بنیادگذاری نهاد شاهی از الگوهای شاهی شناخته‌شده بین‌النهرین تأثیر گرفته‌اند، اما خود دارای سنت دیرینه شهریارى بودند که تاریخ آن به دوره هندوایرانی بازمی‌گردد و می‌دانیم که آنها با مفاهیم شاه و شاه بزرگ آشنا بوده‌اند (نک: بویس، ۱۳۷۶: ۱۸). گهگاه پژوهندگان با اهمیت فراوان دادن به بهره‌گرفتن ایرانیان غربى - مادها و پارسیان - از الگوها و سنت‌های شاهی بین‌النهرین و حتى مصر، پیشینه ایرانی شهریارى در پیدایش نهاد شهریارى در نزد ایرانیان غربى را نادیده گرفته و یا دست‌کم، آن را ناچیز انگاشته‌اند (نک: بهار، ۱۳۸۶: ۵۰۰-۵۰۳).

فرمانروایان آشورى در دو سده نخستین هزاره نخست پیش از میلاد، در تازش‌های خود به سرزمین ماد غربى، به کوه الوند رسیدند. در این دوره، هنوز مادهای ایرانی‌زبان در افق تاریخى و جغرافیایى زاگرس پدیدار نشده بودند و این پهنه زیستگاه مردمان بومی میانرودانى مآب بود. آشوریان رفته‌رفته در سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد، از کوه الوند گذشتند و تا شرقى‌ترین بخش‌های ماد پیش آمدند (نک: دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۴۹-۲۱۰؛ Dandamayev and Grantovskii, 1987: 806-815). نزدیک به سال‌های پایانى سده هفتم پیش‌ازمیلاد، مادهای ایرانی‌زبان تا غربى‌ترین بخش‌های سرزمین ماد آمده بودند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۱۰-۲۱۲). ماد غربى در نیمه نخستین هزاره نخست، در سلطه



آشوریان بود و در چارچوب نظام ایالات پادشاهی آشور جای گرفته، و به‌طور کلی بخشی از سرزمین آشور شده بود (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۱۱؛ ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۶).

جنگاوران آشوری در میانه سده‌های دهم تا هفتم پیش از میلاد، بارها و بارها به کوه‌های زاگرس تاختند. در این دوره، مادها در دهکده‌ها و دژهای کوچک خود پراکنده بودند و توان رویارویی با نیروی سازمان‌یافته سپاهیان ورزیده آشوری را نداشتند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۴۹-۱۶۲؛ ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۷؛ همچنین نک: Grayson, 1991: 71-102)، اما مادهای بخش‌های شرقی سرزمین ماد، در آن سوی کوه الوند، که آشوریان آن‌ها را «مادهای نیرومند» و «مادهای دوردست» خوانده‌اند، از سلطه سیاسی و نظامی آشور به‌دور بودند (ملکزاده، ۱۳۷۶: ۱۷۶-۱۷۷). بنیانگذاری اتحادیه قبایل ماد و پدید آمدن پادشاهی متحد ماد در آینده، پیامد کوشش‌های مادهایی بود که برای رویارویی با تاخت‌وتازهای آشوریان در غرب و شمال غربی فلات ایران، همپیمان شدند. گزارش‌های آشوری در سده‌های دهم تا هفتم پیش از میلاد، به دهها شاهک‌نشین و دژهای کوچک و بزرگ پراکنده در نیمه غربی و شمال غربی فلات ایران اشاره دارند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۶۸-۲۱۲؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۲۹-۱۴۰؛ همچنین نک: Rander, 2003: 37-46).

تا پیش از فرمانروایی آشور نصیرپال دوم (۸۸۳-۸۵۹ پ. م.)، کوه‌های زاگرس دور از دست‌رس آشوریان بودند، اما او با نیرومند ساختن آشور، دشت‌های شرقی آشور را تا کوه‌پایه‌ها و دامنه‌های غربی زاگرس به گستره فرمانروایی خویش افزود. پس از او، شلمانزر سوم (۸۵۸-۸۲۴ پ. م.)، آشوری‌ها را تا دل کوه‌های زاگرس پیش برد و با مردمان گوناگونی در این منطقه جنگید که یکی از آنها مادها بودند (عبدی، ۱۳۷۲: ۲۰). نخستین اشاره به نام مادها هم در سالنامه بیست و چهارم او، یعنی سال ۸۳۶ پ. م. به چشم می‌آید (نک: Luckenbill, 1926-1927, vol. 1: 581, 637). جنگاوران قبیله‌ای مادها، البته همیشه توان ایستادگی در برابر سپاه جنگ‌آزموده و سازمان‌یافته آشوری را نداشتند و کتیبه‌های آشوری آکنده از گزارش‌هایی درباره تاخت‌وتازهای سپاه آشور در سرزمین‌های ماد‌نشین و گشوده شدن شاهک‌های مادی می‌باشند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۶۸-۲۱۲؛ همچنین نک: Lanfranchi, 2003: 79-118). اما اشاره‌های آشوریان به «مادهای نیرومند» و «مادهای دوردست»، نشان می‌دهد سپاهیان قبیله‌ای مادها با همه پراکندگی و سازمان‌نیافتگی خود، در چشم آشوریان هم‌آوردان بزرگی بوده‌اند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۴۱؛

فرای، ۱۳۷۷: ۱۱۳). در متن‌های آشوری - برای نمونه در کتیبه‌های تیگلت پیله‌سر سوم (۷۴۵-۷۲۷ پ.م) - بدون اشاره به نام قبیله‌های مادی، از مادها همچون گروهی شناخته شده و نیرومند و با عنوان‌هایی چون «مادهای دوردست»، «مادهایی که در نزدیکی بیابان نمک هستند»، «مادهای نیرومند»، «مادهایی که در نزدیکی کوه بیکنی هستند» و «مادهای شرق» یاد شده است (زرین‌کوب، ۱۳۷۳، ج ۱: ۸۱؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۰؛ Luckenbill, 1926-1927, vol. 1: 795, 812; vol. II: 54, 82, 519, 540, 566; هم‌چنین نک: Levine, 1973: 1-27; idem, 1974: 99-122).

### ۳. شهریارِ مادها در «مدیکوس لوگوس» هرودوت و منابع آشوری

گذشته از آگاهی‌هایی که از آشوریان دربارهٔ مادها می‌دانیم - و به آن خواهیم پرداخت - آنچه چهارچوب تاریخ مادها را همچون یک شاهنشاهی سازمان‌یافته شکل می‌دهد، «مدیکوس لوگوس» (= تاریخچهٔ ماد) هرودوت است که خود دیپاچه‌ای است برای چگونگی برآمدن کوروش بزرگ و پیدایش شاهنشاهی هخامنشیان و آنگاه تاریخ جنگ‌های ایران و یونان. به گزارش هرودوت، مردی از مادها به نام دیوکس در دهکدهٔ خود به دادگری و درستکاری آوازه داشت و مردم آن دهکده او را به‌عنوان داور خود برگزیده بودند. دیوکس در پایگاه داوری، شایستگی‌ها و توانمندی خود را در دادگستری به همگان نشان داد و از این‌رو، مردمان دیگر دهکده‌های ماد هم او را به داوری برگزیدند. کوشش دیوکس در دادگستری و آرامش بخشیدن به زندگی مادها چنان بود که او به‌زودی از پرداختن به کارهای روزانهٔ خود بازماند و به این اندیشه افتاد که از داوری مردم دست کشد. از این‌رو، مادها در گردهمایی خود، او را به پادشاهی برگزیدند تا برای همیشه فرمانروایی دادگرانه و همراه با آرامش او را داشته باشند. دیوکس در نخستین گام، نگاهبانی برای خود برگزید و کاخی شاهانه با هفت باروی هفت رنگ در شهر تازه بنیاد اکباتان (= هگمتانه) که مادها به اشارهٔ او به‌عنوان تختگاه خود ساخته بودند، پدید آورد. شهر هگمتانه، روی تپه‌ای ساخته شده بود و کاخ دیوکس و دستگاه شاهی او در اندرونی‌ترین باروی شهر جای گرفته بود. همچنین دیوکس برای دربار کوچک خود، آیین‌های شاهانه‌ای پدید آورد تا در چشم دیگرانی که از زندگی گذشتهٔ او آگاه بودند، همچون انسانی برتر از همگان دیده شود! در دستگاه پادشاهی دیوکس، مادها دیگر نمی‌توانستند او را به‌سادگی ببینند و باید

درخواست‌های خود را به پیغام‌آوران او می‌دادند. مادها نباید در پیشگاه دیوکس لب به خنده می‌گشودند و یا آب دهان به زمین می‌افکندند. دیگر آن‌که، دیوکس بازرسان خود را که هم‌چون گوش‌ها و چشم‌های او بودند به چهار گوشهٔ ماد فرستاد تا همهٔ رویدادها را به آگاهی او رسانند (هرودوت، ۱۳۶۸: ۶۱). فشردهٔ گزارش هرودوت چنین است که دیوکس، قبیله‌های پراکندهٔ مادی را گرد آورده است و پادشاهی ماد را با همهٔ نشانه‌های یک دولت سازمان‌یافته - هم‌چون ساختن شهر شاهانهٔ هگمتانه و کاخ شاهی، به‌وجود آوردن گارد شاهی و آیین‌های درباری و ... - بنیان نهاده است (بریان، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۰). اگرچه هرودوت در «مدیکوس لوگوس» خود، مادها را دارای یک شاهنشاهی نیرومند و سازمان‌یافته می‌داند، پاره‌ای از پژوهندگان باور دارند که احتمالاً اشارهٔ هرودوت و دیگر منابع یونانی به وجود نهادهای تمدنی و سازمان‌داری مادها واقعیت ندارد و بازنمایی نهادهای و سازمان‌های دورهٔ هخامنشیان است (نک: بریان، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۰-۴۱؛ توپلین، ۱۳۸۸: ۳۴۹-۳۸۳). چنانکه پیشتر گفته شد، هرودوت و دیگر یونانیان، به‌طورکلی تاریخ هخامنشیان را همچون ادامهٔ تاریخ ماد دیده‌اند و آیین‌ها، سازمان‌ها، و سنت‌های سیاسی و فرهنگی هخامنشیان را متأثر از مادها دانسته‌اند و حتی به‌دست‌آویز منابع یونانی پاره‌ای پژوهندگان اشاره می‌کنند که پارس‌ها الگوهای شهریاری و نهادهای فرهنگی و تمدنی و سازمان‌داری خود را از مادها آموخته و گرفته‌اند. اما به‌عقیدهٔ بریان، اگرچه مادها و پارس‌ها خویشاوندی نژادی و همبستگی و پیوستگی فرهنگی و سیاسی تنگاتنگی باهم داشتند، با وجود این اهمیت میراث مادها در دستگاه شهریاری هخامنشیان باید با میانه‌روی ارزیابی شود (بریان، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۲۵). همچنین او یادآور می‌گردد که برداشت نادرست و امگیری گستردهٔ پارس‌ها از مادها، از قطعی انگاشتن این گمان پدید آمده است که پارس‌ها پیش از گشودن هگمتانه، هیچ‌گونه سنت شهریاری نداشته‌اند و نهادهای سازمان‌های پادشاهی ماد، یگانه‌الگویی بوده است که سنت‌های آشوری، بابلی و اورارتویی را در این زمینه‌ها به دست پارس‌ها داده است (همان، ۳۹).

از سوی دیگر چند پژوهندهٔ تاریخ و فرهنگ ایران باستان با اشاره به «مادی» بودن واژگانی چون «شاه»، «شهرب»، «سپاه»، «خزانه» و چند واژهٔ اداری در نوشته‌های هخامنشی، از ماندگاری و نفوذ اندیشهٔ شهریاری مادها در دستگاه شاهی هخامنشیان سخن گفته‌اند (Harmatta, 1971: 14-15؛ فرای، ۱۳۷۷: ۱۲۶؛ کوک، ۱۳۸۴: ۷۸؛ لوکوک، ۱۳۸۲: ۴۴-۴۵). در پاسخ، پژوهنده‌ای ناهمداستان با آنها یادآور می‌گردد که این اصطلاحات و القاب که

بدون کمک گرفتن از گزارش ناهمساز و ناهمزمان هرودوت از جامعه مادی ترجمه و تفسیر شده‌اند، می‌توانند درخور یک ساختار قبیله‌ای باشند و پیوندی با سازمان دیوان‌سالارانه ندارند (سانسیسی وردنبورخ، ۱۳۸۸ الف: ۳۰۱-۳۰۵). چون از گویشوران مادی هیچگونه نوشته‌ای نداریم، با دست‌مایه‌های زبانی اندک کنونی نمی‌توان روی ویژگی‌ها و واژه‌های زبان مادی در زبان فارسی باستان پای فشرده (اشمیت و بروکن، ۱۳۸۲: ۱۵۵). در حقیقت گونه‌های واژگانی‌ای که در سنگ‌نوشته‌های هخامنشیان، با قوانین آوایی زبان فارسی باستان همخوان نیستند، به‌عنوان واژه‌های «مادی» شناخته شده‌اند (همان، ۱۵۴-۱۵۷؛ همچنین برای پاره‌ای واژگان که «مادی» شناخته شده‌اند نک: لوکوک، ۱۳۸۲: ۴۴-۴۸؛ Harmatta, 1971: 14-15). اما واژه‌هایی که «مادی» انگاشته شده‌اند، بیشتر می‌توانند دگرگونی‌های آوایی‌ای را نشان دهند که در دیگر زبان‌ها یا گویش‌های ایرانی هم دیده می‌شوند، نه این‌که تنها از «زبان مادی» گرفته شده باشند (اشمیت، ۱۳۸۲: ۱۵۵). از این رو، فرضیه و امگیریه‌های زبان‌شناختی بسیار سست و شکننده خواهد بود و اشاره‌های نویسندگان یونانی هم نمی‌تواند به آن نیرو بیخشد (بریان، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۹-۴۰).

منابع آشوری هم چهره پادشاهی ماد را به‌گونه‌ای ناهمخوان با گزارش‌های یونانی نشان می‌دهند. سارگن دوم (۷۲۲-۷۰۵ پ. م.) پادشاه نیرومند آشوری، از سال ۷۱۹ پ. م. برای رویارویی با دشمنی‌های اورارتو با آشور در کوه‌های زاگرس و همچنین نبرد با دیگر دشمنان آشور، یورش‌های خود به زاگرس را آغاز نهاد (عبدی، ۱۳۷۲: ۲۰). در سال‌نامه هفتم سارگن (۷۱۵ پ. م.) به یک حاکم دست‌نشانده پادشاهی مانا به نام دیتوگو، در یکی از بخش‌های پادشاهی مانا در نزدیکی دریاچه ارومیه اشاره شده است که در هم‌پیمانی با روسا پادشاه اورارتو، به رویارویی با آشور دست گشوده بود. در یورش سپاهیان سارگن، این دیتوگو گرفتار شده و با خانواده‌اش به شهر حمات در سوریه تبعید شده بود (نک: براون، ۱۳۸۸: ۱۲۲-۱۲۴؛ Helm, 1981: 85-86; Liverani, 2003: 4; Schmitt, 1996: 226-227؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۱۴-۱۱۵؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۶۹-۱۷۱؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۰؛ Dandamayev and Grantovskii, 1987: 812). بیشتر پژوهندگان تاریخ ماد، این شاهک آشور ستیز را همان دیوکس، بنیانگذار پادشاهی ماد در «مدیکوس لوگوس» هرودوت شناخته‌اند (برای نمونه نک: کامرون، ۱۳۷۲: ۱۱۵، ۱۳۴؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۷۰؛ گیرشمن، ۱۳۶۴: ۹۵؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۳۲؛ هیتس، ۱۳۸۰: ۵۸). اما نباید از یاد بُرد که در نوشته‌های آشوری، همیشه نام سرزمین مانا همچون یک پادشاهی و جداگانه از سرزمین ماد

آمده است و در سالنامه سارگن، دیتوگو تنها یک حاکم مانایی در نزدیکی دریاچه ارومیه خوانده می‌شود، نه یک مادی که قبیله‌های ماد را همدست گردانیده و در هگمتانه، پادشاهی متحد ماد را بنیاد نهاده باشد (براون، ۱۳۸۸: ۱۲۲-۱۲۴؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۰). گذشته از این، در سال ۷۱۵ پ. م. که دیتوگو به سوریه تبعید شد، سارگن از بیست و دو حاکم مادی هم باج و خراج ستانده بود (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۹۸-۲۱۰؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۱۴-۱۱۵) و این خود گواهی می‌دهد که در این سال‌ها هنوز قبیله‌های مادی پراکنده بوده و در چهارچوب یک شاهنشاهی متحد نشده بوده‌اند. از این رو، یکی انگاشتن دیتوگو در سالنامه سارگن با دیوکس هرودوت، چندان پذیرفتنی نیست (براون، ۱۳۸۸: ۱۲۲-۱۲۴؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۰، ۲۳؛ فرای، ۱۳۷۷: ۱۱۵؛ Schmitt, 1996: 226-227).

به گفته هرودوت، دیوکس بنیانگذار پادشاهی ماد، پس از پنجاه و سه سال فرمانروایی درگذشت و پسرش فرارتس پادشاه مادها شد. او سرزمین پارس‌ها را گشود و آنگاه با کمک پارس‌ها به جنگ آشوریان شتافت. اگرچه هم‌پیمانان آشوریان آنها را تنها گذاشته بودند، اما هنوز نیرومند بودند و فرارتس در رویارویی با آشوریان کشته شد و بسیاری از سپاهیان مادی هم نابود شدند (هرودوت، ۱۳۶۸: ۶۱). همه پژوهندگان، فرمانبرداری پارس‌ها از مادها را نپذیرفته‌اند، دست‌کم ازین رو که مادها تا نابودی ایلام در سال ۶۳۸ پ. م. به دست آشور بانیپال، نمی‌توانستند پارس‌ها را در دل سرزمین ایلام فرمان‌بردار خویش کنند و پس از این هم، کوروش یکم پادشاه پارس‌ها خراجگزار آشوریان شده بود (نک: ایمان‌پور و قصاب‌زاده، ۱۳۹۰: ۷۳-۸۶؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۲؛ بروسیوس، ۱۳۸۸: ۵۲؛ Kurt, 2007: 22-27). همچنین در کتیبه‌ها و سالنامه‌های آشوری، هیچ اشاره‌ای به یک پسر و جانشین دیتوگو و یا چیزی همانند این دیده نمی‌شود. اسرحدون (۶۸۰-۶۶۹ پ. م.) یکی دیگر از پادشاهان بزرگ آشوری، در سال ۶۷۶ پ. م. در سرزمین ماد پیروزی‌های درخشانی به دست آورد و پس از آن چندین حاکم مادی با پیشکش‌هایی چون اسب و سنگ لاجورد به نینوا آمدند و فرمانبردار آشور شدند. در سال ۶۷۲ پ. م. نمایندگان از همه مردم فرمانبردار آشور که نام چند حاکم مادی هم در بین آنها به چشم می‌آید، در نینوا گرد آمدند تا سوگند وفاداری به پادشاه آشور یاد کنند (Wiseman, 1958). با وجود این، مادها همیشه آرام نبودند و نام آنها در پاره‌ای از نوشته‌های دوره اسرحدون همرا دیگر دشمن‌های آشور به چشم می‌آید. در یکی از متن‌های طالع‌بینی آشوری که آن را بین سالهای ۶۷۵ تا ۶۷۲ تاریخگذاری می‌کنند، در اشاره به یک همداستا

نی دشمنان آشور، از مردی به نام کَشْتَریتو، حاکم شهر کَرکَشی یاد می‌شود که پاره‌ای پژوهندگان او را فرآرتس در «مدیکوس لوگوس» هرودوت انگاشته‌اند (کامرون، ۱۳۷۲: ۱۳۴-۱۳۶؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۵۴؛ گیرشمن، ۱۳۶۴: ۹۶). اما هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که این کَشْتَریتو که نام او تنها در متن‌های طالع‌بینی آمده است و در سالنامه‌ها دیده نمی‌شود، پادشاه مادهای متحد بوده باشد (براون، ۱۳۸۸: ۱۲۵-۱۲۷). در این متن‌ها، او نه پادشاه مادها و چیزی همچون جانشین دیتوگو، بلکه حاکم شهر کَرکَشی خوانده شده است که در بین سال‌های ۶۷۵ تا ۶۷۲ پ. م. همپیمان با دوسانی فرمانروای شپرد و مامی تیارشو، فرمانروای مادای و با کمک جنگاوران مادای، مانایی، کیمیری و سکایی چند دژ آشوری را در زاگرس گرفته‌اند و آهنگ یورش به سرزمین آشور داشته‌اند (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۴۷-۲۵۷؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۳۵-۱۳۶؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۱-۲۲؛ کیناست، ۱۳۸۳: ۲۱۰؛ Helm, 1981: 87-803-805; Delaunay, 1987: 4; Liverani, 2003: 88). اگرچه جغرافیای شهر کَرکَشی ناشناخته است، اما ترکیب «کَشی» (کاسی) در این نام، می‌تواند نشانه این باشد که شهر کَرکَشی جایی در شمال ایلام و در لرستان بوده است نه در سرزمین ماد (براون، ۱۳۸۸: ۱۲۷؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۲). کتیبه‌های اسرحدون می‌گویند که در همین سال‌ها چند حاکم مادای برای فرمانبرداری او به نینوا می‌آمده‌اند و چند حاکم مادای دیگر هم جداگانه به پادشاه آشور باج و خراج می‌داده‌اند (نک: دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۴۱-۲۴۴؛ عبدی، ۱۳۷۲: ۲۱-۲۲؛ Wieseman, 1958: 11; Helm, 1981: 86). این خود نشانه دیگری است از این‌که در این هنگام هنوز یک «شاهنشاهی مادای» وجود ندارد.

به عقیده براون، مادهایی که هرودوت از آنها سخن می‌گوید در شرق کوه الوند زندگی می‌کرده‌اند و آسوده از یورش‌های آشوریان که هیچگاه از الوند نگذشته‌اند، یک شاهنشاهی متحد به وجود آورده‌اند. اما مادهای غرب الوند که با آشوریان ستیزه داشتند، هم‌چنان تا پایان سده هفتم پیش از میلاد، پراکنده بودند و در یک ساختار قبیله‌ای فرمان‌بردار حکام گوناگون خود بوده‌اند. سرزمین‌ها و شهرهای مادای فرمانبردار آشوریان و شاهک‌های دست‌نشانده آنها همگی در غرب کوه الوند جای داشته‌اند. پس به‌راستی، یک دیوکس مادای، قبیله‌های مادای شرق کوه الوند را متحد گردانیده و اکباتان/هگمتانه را بنیاد نهاده است و یک فرآرتس مادای هم وجود داشته که پارسیان را فرمانبردار خود کرده است (براون، ۱۳۸۸: ۱۳۵-۱۳۷). این انگاره با همه فریبندگی‌اش، چندان نیرومند نیست؛ آگاهی که کوروش یکم پادشاه پارسیان، پس از نابودی ایلام در سال ۶۳۸ پ. م. فرمانبردار آشور

بانیپال شده است و این با هیچکدام از تاریخ‌هایی که برای دوره فرمانروایی فرآرتس یاد می‌شود، یعنی سالهای ۶۷۵-۶۵۳ و یا ۶۴۷-۶۲۵ پ. م. همخوانی ندارد (عبدی، ۱۳۷۲: ۲۴). از سوی دیگر، پاسخ نمی‌دهد که اگر مادهای هرودوت در شرق کوه الوند و دور از ستیزه با آشوریان زندگی می‌کرده‌اند، چرا خود هرودوت آشکارا از آنها در پیوند با آشوریان سخن می‌گوید نه همچون مادهایی که در دوردست‌ها برای خود یک شاهنشاهی بنیاد نهاده باشند؟ به عقیده هلم، «مدیکوس لوگوس» هرودوت، آمیزه‌ای از افسانه‌هایی است که هرودوت آنها را گرفته و با دیگر شنیده‌های خود درباره مادها پیوند داده و هم‌چون یک تاریخ ماد برای ما بازگو کرده است. به گفته هلم، دیئوگو و کشتريتو دو حاکم بزرگ زاگرس بوده‌اند که یاد کارها و جنگ‌های آنها در منطقه زاگرس و در دل مادها زنده مانده بود، و مادها دهها سال پس از مرگ آنها، در ساختن و پرداختن دودمانی شاهانه برای خود، دیئوگو مانایی و کشتريتو حاکم شهر کرکشی را همچون نخستین شاهان خود شناختند و این تاریخ ساختگی به هرودوت بازگفته شد. او هم با افزودن یک چهارچوب گاهشمارانه که با تاریخ آشور و لیدیه و اسطوره‌های یونانی هماهنگ بود، آنها را پادشاهان راستین مادها انگاشت (نک: Helm, 1981: 85-91). با وجود دیدگاه فریبنده هلم، نمی‌توانیم «مدیکوس لوگوس» را کاملاً نادیده بگیریم چراکه پاره‌ای از آگاهی‌های آن، برای نمونه درباره فرمانروایی کوکاسارس و استواگس، با منابع بین‌النهرینی سازگاری دارد (براون، ۱۳۸۸: ۱۲۸-۱۲۹).

چنانکه از متن‌های آشوری پیداست مادها از سده نهم تا هفتم پیش از میلاد نتوانسته بودند به آن اندازه از همبستگی و بالندگی دست یابند که هم‌گرایی و سازمان‌یافتگی قبایل پراکنده مادی و بنیاد گرفتن پادشاهی متحد ماد را به وجود آورد. پادشاهان آشوری در یورش به سرزمین ماد، با شمار فراوانی شاهک‌های پراکنده در گستره ماد روبه‌رو بوده‌اند، نه با یک پادشاه مادی که فرمانروای همه سرزمین‌های ماد نشین بوده باشد (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۱۶۸-۲۱۲؛ کامرون، ۱۳۷۲: ۱۲۹-۱۴۰؛ همچنین نک: Lanfranchi, 2003: 37-46; Rander, 2003: 79-118). گذشته از این، در کاوش‌های باستان‌شناختی انجام گرفته در سرزمین‌های ماد نشین، هنوز نشانه‌های چندانی از ساختاری به نام «پادشاهی ماد» و «فرهنگ و تمدن مادی»، به دست نیامده است. به سخن دیگر، از کاخ‌های پادشاهان ماد، شهرها، دژها، پادگان‌ها، بایگانی‌های و آنچه که یک دستگاه پادشاهی نیرومند و تمدنی پیشرفته باید داشته باشد، و می‌تواند گواه وجود یک پادشاهی سازمان‌یافته باشد، هیچ نشانه‌ای به دست

نیامده است (موسکارلا، ۱۳۸۸: ۱۰۳-۱۱۵). سازه‌های به‌دست آمده از سده هفتم پیش‌ازمیلاد، در کاوش‌های باستان‌شناختی که در چند منطقه مادنشین همچون گودین تپه در ۱۲ کیلومتری جنوب شرق کنگاور (نک: Young, 1969; Young and Levine, 1974)، تپه نوشیجان در ۶۰ کیلومتری جنوب همدان و ۲۰ کیلومتری غرب ملایر (نک: Stronach, 1968-1969: 177-186; idem, 1969: 1-20; idem, 1974: 223-238; Stronach, 1973: 129-140; Goff, 1969: 115-128)، و باباجان تپه در جنوب دشت دلفان در لرستان (نک: idem, 1978: 1-28)، (idem, 1970: 141-156; idem, 1977: 103-140; idem, 1978: 29-65; idem, 1985: 1-20)، و در تپه‌آزبکی در جنوب غربی ساوجبلاغ (نک: اسفندیاری، ۱۳۷۸: ۴۶-۶۳؛ مجیدزاده، ۱۳۷۷: ۵۷-۸۱؛ مجیدزاده، ۱۳۷۹: ۳۸-۴۹؛ Stronach, 2003: 233-248) انجام گرفته‌اند، وجود یک پادشاهی سازمان‌یافته مادی را نشان نمی‌دهند. گویا همه این مجموعه‌ها، دژهای شاهک‌های محلی بوده‌اند و همگی در سده ششم پیش از میلاد رو به نابودی نهاده‌اند و این به‌سختی می‌تواند نشانه وجود یک پادشاهی شکوفا و نیرومند مادی در آن دوره باشد (کورت، ۱۳۸۲: ۳۱-۳۲).

سانسیسی‌وردنبورخ یکی از پژوهندگانی است که سخت با ایده وجود یک شاهنشاهی مادی مخالف است. البته او می‌پذیرد مادها وجود داشته‌اند و حتی اگر هیچ داده باستان‌شناختی هم از آنها به‌دست نیامده بود، آمدن نام مادها در گزارش‌های آشوری و بابلی خود گواه وجود چنین مردمی در شمال غربی ایران است. و نیز این که نمی‌توان گفت در سرزمین مادها، هیچ تحوّل به سوی پیدایش دولت انجام نگرفته است، اما این تحوّل که در سده هفتم پیش از میلاد در سرزمین ماد آغاز شده بود، گسسته شده و در فلات ایران تنها با خیزش کوروش بزرگ بود که فرایند پیدایش دولت نیروی تازه‌ای یافته است. او یادآور می‌گردد که در نبود منابع باستان‌شناختی و گزارش‌های تاریخی چشمگیر درباره سرزمین ماد در سده ششم پیش از میلاد، باید همه گفته‌ها و گزاره‌ها درباره وجود «امپراتوری ماد» را «فرضیه» خواند و نه چیزی بیش از آن. پس درباره سرزمین ماد در سده ششم نمی‌توان از واژه‌هایی چون «دولت» یا «امپراتوری» استفاده کرد، چون چنین ساختاری وجود نداشته است. اگر مادها کنفدراسیون یا اتحادیه‌ای از قبیله‌ها بوده‌اند، نباید درباره آن‌ها واژه‌های دولت و امپراتوری را به کار برد و اگر مادها، تنها یک «اتحادیه قبیله‌ای» بوده‌اند، پس باید آنها را به همین نام خواند (سانسیسی‌وردنبورخ، ۱۳۸۸: ۷۸-۸۰؛ سانشیسی‌وردنبورخ، ۱۳۸۸ الف: ۲۸۵-۲۸۶). او درباره ارزش



«مدیکوس لوگوس» هرودوت و گزارش دیگر نویسندگان یونانی مانند کتزیاس می‌گوید هرگز نمی‌توانیم این گزارش‌ها را حتی اگر پاره‌ای واقعیت‌های سیاسی هم در آنها بازمانده باشد، همچون تاریخ واقعی مادها بپنداریم. چون آنچه از «شاهنشاهی» ماد به معنای یک «ساختار دولتی» می‌شناسیم، از راه این نویسندگان یونانی است که بیش از یک سده‌ونیم با آنچه گزارش کرده‌اند، فاصله داشته‌اند و ناچار بوده‌اند که به این دوره دور، از پنجره و دورنمای شاهنشاهی هخامنشیان بنگرند. از این رو، بازسازی کلی «شاهنشاهی ماد» پیوند تنگاتنگی با این گزارش‌های یونانیان دارد. به زبانی دیگر، اگر هرودوت و دیگر نویسندگان یونانی نبودند، وجود دولت ماد برای ما ناشناخته می‌ماند و شاید تنها می‌توانستیم از وجود حُکامی در زاگرس آگاه شویم که گهگاه می‌توانسته‌اند با همدیگر متحد شوند و با فرماندهی یک حاکم بزرگ به رویارویی با آشوریان بشتابند و یا با پارسیان بجنگند (سانسیسی وردنبورخ، ۱۳۸۸ الف: ۲۸۸). از دیدگاه سانسسی وردنبورخ، این که بابلی‌ها و نیز کتیبه بیستون، اومکیشتر (= کواکسارس / هووخشتره) را پادشاه ماد خوانده‌اند به معنای این نیست که او پادشاه یک دولت متحد و یکپارچه در ماد بوده است. در گزارش‌های بابلی، هیچ اشاره‌ای درباره این که دو فرمانروای پایانی مادها، در یک ساختار دولتی همیشگی پادشاه بوده باشند وجود ندارد و تنها در «مدیکوس لوگوس» هرودوت است که پادشاهان مادی در یک چارچوب دودمانی به همدیگر پیوند یافته‌اند و زمینه‌ای برای پیدایش یک دولت را نشان می‌دهند. پس امپراتوری ماد تنها از این رو برای ما وجود دارد که هرودوت چنین گفته است. همچنین خاستگاه مادی واژه «شاه شاهان» (شاهنشاه) برای فرمانروایان هخامنشی هم نشانه اتحاد ماد و وجود یک دولت مادی نیست (سانسیسی وردنبورخ، ۱۳۸۸ الف: ۲۸۸-۲۸۹، ۲۹۲-۲۹۳). همچنین سانسسی وردنبورخ، در استدلال‌هایش علیه وجود یک امپراتوری ماد حتی در دوره اومکیشتر (= کواکسارس) و ایشتومگو (= آستواگس) می‌گوید این که گزارش‌های بابلی از این دو پادشاه یاد می‌کنند، هرگز نشانه این نیست که مادها متحد شده بوده‌اند و یک امپراتوری به وجود آورده‌اند. بابلی‌ها هیچگونه اشاره‌ای به ماهیت یک سپاه یا پادشاهی ماد ندارند و تنها می‌گویند که مادها آمدند، نابود کردند و به سرزمین خود بازگشتند. گویا بابلی‌ها از مادها سود برده‌اند و سپس گذاشته‌اند آنها بدون جای گذاشتن چندان نشانه‌ای از خود به ماد بازگردند. در گزارش‌های تاریخی و باستان‌شناختی هیچ نشانه‌ای از این که مادها خواسته باشند موقعیت خود را در سرزمین آشور استوار گردانند، وجود ندارد. نینوا و یگر شهرهای آشوری

نابود شدند و همان‌گونه رها شدند و این یعنی بنیادگذاری یک امپراتوری، از برنامه‌ها و سیاست‌های مادها نبوده است (همان، ۲۹۲). او در یک نتیجه‌گیری خود می‌گوید «مدیکوس لوگوس» هرودوت، یک فرآورده یونانی است که از داده‌های شفاهی ایرانی ساخته نشده و ماده اولیه آن آگاهی‌هایی است که از بایگانی‌های بابلی گرفته شده‌اند و سپس با گاه‌شماری یونانی پیوند داده شده است و به‌طور کلی «مدیکوس لوگوس»، توضیح یونانیان درباره دوره پیش از برآمدن پارسیان است (سانسیسی‌وردنبورخ، ۱۳۸۸ ب: ۸۳-۸۴، ۹۷-۹۸). و این یعنی

حتی در تاریخ ماد هرودوت، تأییدی بر وجود یک امپراتوری واقعی نمی‌توان یافت. در گزارش‌های آشوری و بابلی و در مدارک باستان‌شناختی، اثری از یک ساختار امپراتوری دیده نمی‌شود. پس در وجود یک امپراتوری ماد، با تأکید بر واژه «امپراتوری» و معادل فارسی آن «شاهنشاهی»، باید تردید کرد (سانسیسی‌وردنبورخ، ۱۳۸۸ الف: ۳۰۷).

اما به عقیده موسکارلا، این برداشت ظاهراً موشکافانه، نمی‌تواند چندان درست باشد و گزارش‌های تاریخی را درباره پیشتازی و نیرومندی مادها در نابودی آشوریان و افتادن شهر حرّان به دست مادها و ترس آشکار بابلی‌های از نیرومندی همپیمانان مادی خود و سرانجام جنگ مادها با لیدیایی‌ها و تعیین رودخانه هالیس به‌عنوان مرز ماد و لیدیه در سال ۵۸۵ پ. م. را نادیده می‌گیرد. و اینها همگی گواه‌اند که یک امپراتوری ماد، اگرچه در گستره‌ای محدود، وجود داشته است حتی اگر چندان با بین‌النهرین در پیوند نبوده باشد. منابع بابلی نشان می‌دهند که از سال ۶۱۵ پ. م. سرزمین ماد یکپارچه‌تر و مادها متحدتر بوده‌اند. گزارش‌های بابلی، کتیبه بیستون و «مدیکوس لوگوس» هرودوت با کمک دریافت امروزی پژوهندگان، گواه‌اند که دست‌کم بین سالهای ۶۱۵ تا ۵۵۰ پ. م. یک دولت مادی وجود داشته است (موسکارلا، ۱۳۸۸: ۱۰۸-۱۱۱).

کانون و خاستگاه قدرت مادها، سرزمینی بود که در دوره هخامنشیان، ساتراپ‌نشین ماد خوانده می‌شد و شهر هگمتانه تختگاه آن بود (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۳۱۱). تاریخ کهن هگمتانه ناشناخته است و با وجود بیش از دو سده یورش‌های آشوریان به سرزمین ماد، در نوشته‌های آشوری هیچ اشاره‌ای به این شهر مادی دیده نمی‌شود (براون، ۱۳۸۸: ۱۲۸؛ Brown, 1998: 80-84). نخستین اشاره آشکار به نام هگمتانه به‌عنوان تختگاه مادها، در

روی دادنامه بابلی نبونئید دیده می‌شود که در آن گفته شده جنگاوران کوروش بزرگ، شهر هگمتانه را گشوده و گنجینه‌های آن را به انشان برده‌اند (نپتون و صراف و کرتیس، ۱۳۸۴-۱۳۸۵: ۵۱-۵۲؛ همچنین برای این اشاره در متن رویدادنامه نبونئید نک: Oppenheim, 1969: 315-316). در سنگ‌نوشته داریوش بزرگ در بیستون، نام این شهر در زبان فارسی باستان، به گونه «هگمتانه» (Hamgmatāna) آمده (نک: Schmitt, 1991: 61) که باید از واژه han-gmata به معنای «جای گردهمایی» یا «انجمن‌گاه»، ساخته شده باشد و شاید نشانه این باشد که پیش از پیدایی پادشاهی متحد ماد، جایگاه گردهمایی مادهای پراکنده بوده است (Brown, 1998: 80-84). هگمتانه نماد و تجسم یکپارچگی مادها و آغاز پیدایش شهریارى مادها و مانند همه تختگاهها، کانون اداره کشور بود. گزارش‌ها و اشاره‌های پراکنده تاریخی و معنای نام هگمتانه (= جای گردهمایی) نشان می‌دهند که در آغاز پیدایش و بنیاد گرفتن پادشاهی ماد، برنامه سیاسی و نظامی کشور در انجمنی از بزرگان و سالخوردگان قبایل که پادشاه ماد هم خود یکی از آنها بود، به گفتگو گذاشته می‌شد، تا این که رفته‌رفته از نیرومندی و نقش این انجمن کاسته شده و پادشاه ماد نفوذ و نیروی بیش‌تری یافته بود. با افزایش نیرومندی سیاسی و نظامی مادها، به توانمندی اقتصادی هگمتانه هم افزوده شد. با فروپاشی آشور، بخش بزرگی از گنجینه‌ها و دارایی‌های افسانه‌ای آشوریان به هگمتانه آورده شد (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۸۶، ۳۰۶). گذشته از این، با گسترده شدن مرزهای پادشاهی ماد در دوره هخامنشیان، باج و خراج‌های مردمان بسیاری به سوی هگمتانه آورده شد و هگمتانه به زودی آکنده از ثروت و گنجینه‌های شاهانه شد؛ گنجینه‌هایی که در سال ۵۵۰ پ. م. با گشوده شدن دروازه‌های هگمتانه به دست جنگاوران کوروش بزرگ، به شهر انشان تختگاه کوروش فرستاده شدند.

نام دو پادشاه پایانی ماد، اومکیشتر و ایشتومگو (خوانده شود: ایشتوویگو) در منابع بابلی آمده است و آنها را باید کواکسارس (= هووخشتره) و آستواگس (= ارشتی وئیگه) در گزارش هرودوت شناخت. البته اگرچه هرودوت آستواگس را پسر و جانشین کواکسارس خوانده، در منابع بابلی به پیوند پدر و پسری این دو اشاره‌ای نشده است (عبدی، ۱۳۷۲: ۲۳). هووخشتره، پادشاه بزرگ مادها و بنیانگذار واقعی نخستین پادشاهی ایرانیان در غرب فلات ایران، در میانه سال‌های ۶۲۵ تا ۶۱۵ پیش از میلاد، به گستره فرمانروایی خود افزود و با پیوستن جنگاوران سرزمین‌های گشوده شده به سپاه هووخشتره، چنان به نیروی سپاه مادها افزوده شد که این پادشاه مادی با به راه انداختن یکی از

بزرگ‌ترین جنگ‌های باستانی، با همپیمانی پادشاه بابل، پادشاهی جنگ‌پیشه آشور را از پای درآورد (نک: دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۷۲-۲۹۰؛ Oates, 1991: 162-189). پادشاه بزرگ مادها، در بازگشت به هگمتانه، افق دید خود را به سوی غرب و سرزمین آناتولی گستراند؛ جنگاوران مادی با گشودن سرزمین‌های مانا، اورارتو و کاپادوکیه و با پیشروی در آناتولی در کرانه رودخانه هالیس (قزل ایرماق امروزی در ترکیه)، در غرب آناتولی با پادشاهی یونانی ماب لیدییه درگیر شدند. مادها و لیدیایی‌ها پس از پنج سال نبرد، با خورشید گرفتگی ۲۸ مه ۵۸۵ پ. م. که چون نشانه خشم خدایان انگاشته شده بود، با میانجی‌گری پادشاهان بابل و کیلیکیه به پیمان دوستی تن دادند و رودخانه هالیس مرز غربی مادها شد (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۹۰-۲۹۵؛ هم‌چنین درباره نبرد مادها و لیدیایی‌ها و این خورشیدگرفتگی نک: ملکزاده، ۱۳۸۱: ۳-۲۳). دستاوردهای هووخشتره در گستره ایران بسیار چشم‌گیر بوده است. آشوریان در کنیه‌های خود، به نام مردمان و سرزمین‌های گوناگونی در ایران اشاره کرده‌اند، اما این نامها کمرنگ و کمرنگ‌تر شده و هنگامی که پس از دوره تاریک بین سالهای ۶۴۰ تا ۶۱۴ پ. م. (خاموشی منابع آشوری و نخستین اشاره به مادها در منابع بابلی) مادها را در یورش به میانرودان می‌بینیم، تنها سخن از مادهاست و نه دیگران. چندی پس از این هم، هنگامی که کوروش بزرگ، کوههای زاگرس را به شاهنشاهی خود افزود، تنها با مادها رویارو شد (عبدی، ۱۳۷۲: ۲۴). این «ایرانی کردن» زاگرس (Young, 1988: 22)، اگر پیش از هووخشتره هم آغاز شده باشد، اما با کوشش‌های او همیشگی شد. هنگامی که او با سپاهیان خود به آشور می‌تاخت و یا حکومت‌های کوچک شرق آناتولی و شمال سوریه را یکایک می‌گشود، دیگر با آن شاهک‌های مادی فرمانبردار و باجگزار آشوریان که نام آنها در کنیه‌های آشوری دیده می‌شود، یکی نبود (عبدی، ۱۳۷۲: ۲۴). از این هنگام پادشاهیهای ماد، بابل و لیدی تا اندازه‌ای با همسنگی در قدرت، تا خیزش کوروش بزرگ هخامنشی سه دهه در آرامش و دوستی بودند. کوروش با نیرومندی و پویایی شگفت‌انگیز خود، در نزدیک به ده سال تختگاههای این پادشاهی‌ها را گشود و شاهنشاهی جهانی هخامنشی را بنیان نهاد.

#### ۴. نتیجه‌گیری

پیش از این که مادها در غرب فلات ایران پادشاهی خود را بنیاد گذارند، ایده‌ی شاه و شهریاری در شرق ایران بنیاد گرفته بود. این گوی‌ها یا شاهک‌های ایران شرقی بودند که پس از کوچ آریاییان به فلات ایران و بسیار زودتر از برادران مادی خود، کهن‌ترین ساختار شاهی را در ایران شرقی بنیاد نهادند. مادها و البته دیگر ایرانیان غربی، اگرچه در بنیادگذاری نهاد شاهی از الگوهای میان‌رودانی تأثیر گرفتند، اما نباید نادیده انگاشت که خود قبیله‌های مادی نیز دارای سنت دیرینه شهریاری بودند و باید در پژوهش‌های تاریخی، اهمیت این پیشینه ایرانی در پیدایش ایده‌ی شاه و نهاد شهریاری در نزد مادها و دیگر ایرانیان غربی دیده شود. از دریچه چشم آشوریان، آنچه امروزه *پادشاهی ماد* خوانده می‌شود، اتحادیه‌ای از قبیله‌های ایرانی مادی و مردم نایرانی میان‌رودانی ماب در غرب و شمال غرب فلات ایران بوده است که زیر فرمانروایی دهها پادشاه کوچک محلی در روستاها و دژهای خود زندگی می‌کرده‌اند و البته باجگزار آشوریان بوده‌اند. با این همه، منابع یونانی از وجود *پادشاهی ماد* و سازمان‌یافتگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اداری مادها سخن می‌گویند و حتی شاهنشاهی پارسیان را همچون ادامه تاریخ ماد و آیین‌ها، سازمان‌ها و سنت‌های سیاسی و فرهنگی پارسیان را همچون مرده‌ریگ مادها نگریسته‌اند. با توجه به ماهیت منابع تاریخ ماد و ناهمخوانی گزارش‌های میان‌رودانی و یونانی درباره‌ی مادها، پژوهندگان تاریخ ماد نیز دو گروه شده‌اند؛ آنهایی که در مطالعه تاریخ ماد، وجود یک «دولت» یا «امپراتوری» مادی را در سده هفتم و ششم پیش از میلاد پذیرفته‌اند و دیگری که با دیدگاه‌های تازه‌ای به بنیاد شهریاری مادها و ماهیت و ساختار سیاسی ماد پرداخته‌اند و به‌طور کلی با تأکید بر این که مادها تنها اتحادیه‌ای از قبیله‌ها بوده‌اند، نه «دولت» و یا یک «امپراتوری»، وجود «شاهنشاهی» یا «امپراتوری مادی» را نپذیرفته‌اند. این دیدگاه درباره‌ی ساختار شهریاری مادها، البته با واکنش‌هایی نیز روبه‌رو شده است و منطقی‌تر خواهد بود اگر بگوییم یک «امپراتوری» یا «دولت» مادی، اگرچه در گستره‌ای محدود، وجود داشته است.

#### کتاب‌نامه

اذکایی، پرویز. (۱۳۷۶). «تاریخچه فهلوی». *سخنواره: یادنامه دکتر پرویز ناتل خانلری*. به‌کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر. تهران: انتشارات توس. ص ۵۵-۱۱۶.

- اسفندیاری، آرمیدخت. (۱۳۷۴). «تپه ازبکی: یکی از مراکز فرهنگی فلات مرکزی ایران». *باستان‌شناسی و هنر ایران: ۳۲ مقاله در بزرگداشت عزت‌الله نگهبان*. به کوشش عباس علیزاده و همکاران. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ص ۴۶-۶۳.
- اشمیت، رودیگر و زار بروکن. (۱۳۸۲). «دیگر گویش‌های ایرانی باستان». *راهنمای زبان‌های ایرانی*. *جلد اول: زبان‌های ایرانی باستان و ایرانی میانه*. ویراستار: رودیگر اشمیت. ترجمه آرمان بختیاری و دیگران. تهران: انتشارات ققنوس. ص ۱۵۲-۱۶۳.
- اومستد. ا. ت. (۱۳۷۲). *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*. ترجمه محمد مقدم. تهران: امیرکبیر.
- ایمان‌پور، محمدتقی و راضیه قصاب‌زاده. (۱۳۹۰). «بررسی رابطه مادها و پارس‌ها پیش از ظهور امپراتوری هخامنشیان». *مجله پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)*. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان. دوره جدید. سال سوم. شماره چهارم (پیاپی ۱۲). زمستان ۱۳۹۰. ص ۷۳-۸۶.
- براون، استوارت ج. (۱۳۸۸). «تاریخ ماد هرودوت و سیر تکامل دولت ماد». *تاریخ هخامنشی (جلد سوم)*. روش و نظریه. ویراستاران: هلن سانسیسی و ردنیورخ و آملی کورت. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: انتشارات توس. ص ۱۱۷-۱۳۹.
- بریان، پی‌یر. (۱۳۸۵). *امپراتوری هخامنشی*. ج ۲. ترجمه ناهید فروغان. تهران: نشر و پژوهش فروزان روز- نشر قطره.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۶). *پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و پاره دوم)*. تهران: آگاه.
- بویس، مری. (۱۳۷۶). *تاریخ کیش زردشت*. جلد اول. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: توس.
- پاتس، دنیل. تی. (۱۳۸۵). *باستان‌شناسی ایلام*. ترجمه زهرا باستی. تهران: سمت.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۶۳). *ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم*. تهران: دنیای کتاب.
- توپلین، کریستوفر. (۱۳۸۸). «پارسیان چونان مادها». *تاریخ هخامنشی (جلد هشتم)*. *تداوم و تغییر*. ویراستاران: هلن سانسیسی و ردنیورخ و آملی کورت و مارگات کول روت. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: انتشارات توس. ص ۳۴۹-۳۸۳.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۴۶). *آیین شاهنشاهی ایران*. تهران: دانشگاه تهران.
- درسدن، م. ج. (۱۳۵۳). «زبان‌های ایرانی میانه». ترجمه احمد تفضلی. *مجله بررسی‌های تاریخی*. سال نهم. شماره ۶. ص ۱۳-۵۴.
- دیاکونف، ایگور میخایلوویچ. (۱۳۷۱). *تاریخ ماد*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). *تاریخ مردم ایران ۱؛ ایران قبل از اسلام*. تهران: امیرکبیر.

## بنیاد شهریار در تاریخ ماد (شهرام جلیلیان) ۹۷

- سانسیسی وردنبورخ، هلن. (۱۳۸۸ الف). «آیا اصلاً امپراتوری ماد وجود داشته است؟». *تاریخ هخامنشی (جلد سوم)*. روش و نظریه. ویراستاران: هلن سانیسی وردنبورخ و آملی کورت. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: انتشارات توس. ص ۲۸۵-۳۰۷.
- سانسیسی وردنبورخ، هلن. (۱۳۸۸ ب). «شفاهی بودن مدیکوس لوگوس هرودوت، یا دیدار دوباره با شاهنشاهی ماد». *تاریخ هخامنشی (جلد هشتم)*. تداوم و تغییر. ویراستاران: هلن سانیسی وردنبورخ و آملی کورت و مارگات کول روت. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: توس. ص ۷۷-۱۰۲.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۸۵). «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران». *سایه‌های شکارشاه (گزیده مقالات فارسی)*. تهران: طهوری. ص ۷۱-۱۱۲.
- عبدی، کامیار. (۱۳۷۲). «وارسی دوره ماد، قسمت اول: تاریخ ماد». *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*. سال هشتم. شماره اول. شماره پیاپی ۱۵. ص ۱۶-۳۱.
- فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۷۷). *میراث باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۸۲). *تاریخ باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی.
- کامرون، جورج. (۱۳۷۲). *ایران در سینه دم تاریخ*. ترجمه حسن انوشه. تهران: علمی و فرهنگی.
- کریستنسن، آرتور امانوئل. (۱۳۵۰). *کارنامه شاهان در روایات ایران باستان*. ترجمه محمدباقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی. تبریز: انتشارات دانشگاه آذربادگان.
- کریستنسن، آرتور امانوئل. (۱۳۹۳). *کیانیان*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- کورت، آملی. (۱۳۸۲). *هخامنشیان*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
- کوک، جان مانوئل. (۱۳۸۴). *شاهنشاهی هخامنشی*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
- کیناست، بورکهارت. (۱۳۸۳). «آنچه امپراتوری ماد خوانده می‌شود». ترجمه کریم علیزاده. *گزارش‌های باستان‌شناسی (۳)*. تهران: سازمان میراث فرهنگی. ص ۲۰۵-۲۱۳.
- گیرشمن، رومن. (۱۳۶۴). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین. تهران: علمی و فرهنگی.
- لوکوک، پی‌یر. (۱۳۸۲). *کتیبه‌های هخامنشی*. ترجمه نازیلا خلخالی. زیر نظر ژاله آموزگار. تهران: نشر و پژوهش فروزان روز.
- موسکارلا، اُسکار وایت. (۱۳۸۸). «گوناگونی مطالب مربوط به ماد». *تاریخ هخامنشی (جلد هشتم)*. *تداوم و تغییر*. ویراستاران: هلن سانیسی وردنبورخ و آملی کورت و مارگات کول روت. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: انتشارات توس. ص ۱۰۳-۱۱۵.

- مالوری، ج. پ. و دیگران. (۱۳۵۳). سه گفتار درباره آریاییان. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
- مجیدزاده، یوسف. (۱۳۷۷). «گزارش مقدماتی نخستین فصل حفريات باستان شناختی در محوطه ازبکی، شهرستان ساوجبلاغ، پاییز ۱۳۷۷». *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*. سال سیزدهم. شماره اول. ص ۵۷-۸۱.
- مجیدزاده، یوسف. (۱۳۷۹). «گزارش مقدماتی دومین فصل حفريات باستان شناختی در محوطه ازبکی، شهرستان ساوجبلاغ، پاییز ۱۳۷۸؛ دژ مادی ازبکی». *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*. سال چهاردهم. شماره دوم. ص ۳۸-۴۹.
- ملکزاده، مهرداد. (۱۳۷۶). «یادداشتهای مادی ۱: جایگاه مدها در تاریخ ایران». *گزارش‌های باستان‌شناسی ۱*. سازمان میراث فرهنگی کشور/ پژوهشگاه. پژوهشکده باستان‌شناسی. ص ۱۶۹-۱۸۲.
- ملکزاده، مهرداد. (۱۳۸۱). «پایان نبرد پنج ساله ماد و لودیه و خورشیدگرفتگی ۵۸۵ ق.م». *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*. سال شانزدهم. شماره دوم. ص ۳-۲۳.
- نیتون، پیتر و محمدرحیم صراف و جان کرتیس. (۱۳۸۴-۱۳۸۵). «پایه‌ستونهای کتیبه‌دار همدان». *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*. سال بیستم. شماره اول و دوم. ص ۴۹-۵۴.
- هرودوت. (۱۳۶۸). *تواریخ*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: دنیای کتاب.
- هیتس، والتر. (۱۳۸۰). *داریوش و پارس‌ها (تاریخ و فرهنگ ایران در دوره هخامنشیان)*. ترجمه عبدالرحمن صدریه. تهران: امیرکبیر.

- Brown, S. (1988). "Ecbatana," *Encyclopaedia Iranica*. Edited by Ehsan Yarshater. Routledge & Kegan Paul. London and New York. Vol. VIII. pp. 80-84.
- Dandamayev, M. A and E. A. Grantovskii. (1987). "The Kingdom of Assyria and its relations with Iran," *Encyclopaedia Iranica*. Edited by Ehsan Yarshater. Routledge & Kegan Paul. London. Boston and Henly. Vol. II. pp. 806-815.
- Delaunay, J. A. (1987). "Assarhaddon," *Encyclopaedia Iranica*. Edited by Ehsan Yarshater. Routledge & Kegan Paul. London. Boston and Henly. Vol. II. pp. 803-805.
- Goff, C. (1969). "Excavation at Baba-Jan, 1967: 2nd preliminary report," *Iran*. vol. VII. pp. 115-130.
- Goff, C. (1970). "Excavation at Baba-Jan, 1968: 3rd preliminary report," *Iran*. vol. VIII. 1970. pp. 141-156.
- Goff, C. (1977). "Excavation at Baba-Jan: The architecture of the East Mound. Levels II and III," *Iran*. vol. XV. pp. 103-140.



- Goff, C. (1978). "Excavation at Baba-Jan: The pottery and metal from levels III and II," *Iran*. vol. XVI. pp. 29-65.
- Goff, C. (1985). "Excavation at Baba-Jan: The Architecture and pottery of level I," *Iran*. vol. XXII. pp. 1-20.
- Graf, D. F. (1984). "Medism: The Origin and Significance of the Term," *Journal of Hellenic Studies CIV*. pp. 15-30.
- Grayson, A. K. (1991). "Assyria: Tiglath-pileser III to Sargon II (745-705 B.C)," *The Cambridge Ancient History III<sup>2/2</sup>: The Assyrian and Babylonian Empires and other States of the Near East, from the Eighth to the Sixth Centuries B.C.*, ed. by: J. Boardman et al., Cambridge: Cambridge University Press. pp. 71-102.
- Harmatta, J. (1971). "The Rise of the Old Persian Empire," *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae 19*. pp. 3-15.
- Helm, P. R. (1981). "Herodotus Medicos Logos and Median History," *Iran*. vol. 19. pp. 85-91.
- Henkelman, W. (2003). "Persians, Medes and Elamites Acculturation in the Neo-Elamite Period," in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.). *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia, Padova*. pp. 181-231.
- Jursa, M. (2003). "Observation on the problem of the Median Empire on the basis of Babylonian sources," in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.). *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia, Padova*. pp. 169-179.
- Lanfranchi, G. B. (2003). "The Assyria expansion in the Zagros and the local ruling elites," in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.). *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia, Padova*. pp. 79-118.
- Lenine, L. D. (1973). "Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros -1," *Iran*. vol. XI. pp. 1-27.
- Lenine, L. D. (1974). "Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros -11," *Iran*. vol. XII. pp. 99-122.
- Liverani, M. (2003). "The Rise and Fall of Media," in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.). *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia, Padova*. pp. 1-12.
- Luckenbill, D. D. (1926-1927). *Ancient Records of Assyria and Babylonia*. 2 vols. Chicago.
- Muscarella, O. W. (1987). "Median Art and Medizing Scholarship," *Journal of Near Eastern Studies 46*. pp. 109-126.
- Oates, J. (1991). "The fall of Assyria (635-609 B.C.)," *The Cambridge Ancient History III<sup>2/2</sup>: The Assyrian and Babylonian Empires and other States of the Near East, from the Eighth to the Sixth Centuries B.C.*, ed. by: J. Boardman et al., Cambridge: Cambridge University Press. pp. 162-198.
- Oppenheim, A. Leo. (1969). "Babylonian and Assyrian Historical Texts," in: Pitchard, J. B. (ed.). *Ancient Near Eastern Texts Relating to the Old Testament*. Princeton.

- Rander, K. (2003). "An Assyria view on the Medes," in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.). *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia*, Padova. pp. 37-46.
- Rollinger, R. (2003). "The Western Expansion of the Median Empire: A Re-Examination," in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.). *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia, Padova*. pp. 289-320.
- Schmitt, R. (1996). "Deuices", *Encyclopaedia Iranica*. edited by Ehsan Yarshater. Mazda Publishers. Costa Mesa. California. Vol. VII. pp. 226-227.
- Schmitt, Rüdiger. (1991). *The Bisitun Inscription of Darius the Great: Old Persian text*. London.
- Stronach, D. (2003). "Independent Media: Archaeological notes from the homeland," in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.). *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia, Padova*. pp. 233-248.
- Stronach, D. (1969). "Excavation at Tepe Nush-i-Jan, 1967," *Iran*. vol. VII. pp. 1-20.
- Stronach, D. (1968-1969). "Tepe Nush-i-Jan. A Mound in Media," *Metropolitan Museum of Art Bulletin*. vol. XXVII. pp. 177-186.
- Stronach, D. (2003). "Tepe Nush-i-Jan: A case for building rites in 7<sup>th</sup>/6<sup>th</sup> Century B.C. Media?" *Proceedings of the 2nd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran*. ed. by: F. Bagherzadeh. Tehran. pp. 223-238.
- Stronach, D. and M. Roaf. (1978). "Excavation at Tepe Nush-i-Jan. Third interim report," *Iran*. vol. XVI. pp. 1-28.
- Stronach, D. and M. Roaf. (1973). "Tepe Nush-i-Jan 1970: Second interim report," *Iran*. vol. XI. pp. 129-140.
- Wiesehofer, J. (2003). "The Medes and the idea of the succession of empires in antiquity," in: G. B. Lanfranchi, M. Roaf & R. Rollinger (ed.). *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia, Padova*. pp. 391-396.
- Wieseman, D. J. (1958). "The Vassal Treaties of Esarhaddon," *Iraq*. vol. XX. pp. 1-96.
- Young, T. C. (1967). "The Iranian Migration in to the Zagros," *Iran*. vol. V. pp. 11-34.
- Young, T. C. (1969). "Excavation at Godin Tepe: First Progress report," Toronto.
- Young, T. C. and L. D. Levine. (1974). "Excavation at the Godin Project: Second Progress report," Toronto.